

که استاد حرف عجیب می زد ، برامون درسه ، می گفت ،

« آدم های خوب و دین دار ، وقتی سقوط می کنن ، بد سقوط می کنن ،

ضلعی بد میشه ، بد معمولی نمی شه ، دو آتشه بد میشه ، هر چی تو دانه اش

آیه قرآن بخونی ، از جهنم بهشت بلبی تکیونی نمی خورد ، چون شنیده این چیزا رو... »

« گوی اینقدر بد میشه که سفیاد عقب موندگی فرد شو توی بدی جبران کنه ، چون

به مدت جزو خوبان بود ، از فایده بدها عقب افتاده بود ، حالا که اومده توی

این بدها دو آتسه بدی می کنی ... »

این استاد بزرگوار می گفت : آدم ها چهار دسته هستند : (آدم ها ایسته نریسنه

خوببار بدها که تمه بودم باه تخته می نوشتیم خوببار بدها - آدم های دسته اند) ،

[بعضی آدم ها خونند ، اما بد خوبی می کنن ؛ بلد نیست چه جور خوب کنن

خوب « بول غرض میدره » ولی « منت سرت منداره ، ازت کلن کار میکنم ، میخا دلشاشتم

جفت کنی » که تو تو دولت می کنی من اگر بگیرم دیگه از تو نمی یام بول غرض بگیرم

بیا تو یک اداره داره خدمت میکنی ، با ارباب رجوع ارتباط داره ، کار ۹ تقرر
لنجام میدی ، اعصابش کم کم بهم میریزه با نقره‌های بد بزور میکنی

۲ آدم‌هایی که خوبند ، خوب بهم خوبی می‌کنن ؛

ضلی قسنگ خوبی می‌کنند ، طوری که هر کسی خوبی اینارو می‌بینه کیفی می‌کنه
توی هر دینی که باشه - (شیخ مرتضی زاهد ، موافقت داشت با حضرت امام ، در نگاه
بود حدود ۵۰ سال پیش ، بچه‌هاش الان جوان هستند فاسلی سون جاودان ه

اما اینقدر زهد داشت می‌گفتند شیخ مرتضی زاهد ، کورانی‌ها خاطر آجیبی ازش دارند...

یه وقتی به خودی وارد خونش شد ، به خودی بله دُزده وارد منزل امین شده بود

پرسید تو خون دیدی به گاه‌دون زده ، فونه حاضره که چینه دندان گیری نه‌است

به قالیه دید ، گفت : همین هم غنیمت ، بره‌است لول کرد زرد زربغلیش که

بره ، دم در کھو مواجبه شد با آقا شیخ مرتضی زاهد که منو است بباد تو خون

آما رو دید خستش زد ... آما گفت : سلام علیکم ! ضلی خوش آمدی

معجمان ماهیسی، معجمان صبیخه است، در غم معجمانی که با باه مبارک خودش
 یاد فونه آدم. بر غم تو به ان خود میگه اما ماردا آورد تو خون نشوند گفت،
 حیا قبله گفتی به سینه ای سوره ای فیزی تهنه کنیم با علم بخوریم، حالا سینه به
 حیا دم کنیم با علم بخوریم، همسطور که هر وقت در آمد فروش آمدی در گفت.
 صون میگفت، من از خجالت دلم میخواست ز من دهن باز کنه منو سیره و بلبیره!
 بعد از به رنج سینه دستیار که حیا با علم خوردیم، گفت، «غزیم، اگر نظر میبینی
 که به آنگوشته بار کنیم، بخار هم با هم باسیم»، صون گفت، اما ضلع ممنون
 اجازه میدید من برم؟! [گفت، میخواستم فرار کنم] گفت، دلیل خودت.
 [این مالیچه هم از دستم افتاده بود دلم، داشتم میرفتم] حاج آقا زاهد دست سرم
 اورد، این مالیچه لول شده رو دلم داد گفت، اما این هدیه است ها [هیچی به مردم نیار]
 فقط ارن دم آخری موقعی خدا حافظه گفت، [خودن پاک زندگی کن].

این بدون از فردای اون روز شد مگر از شاگردان آن شیخ سرزنی زاهد، نسبت سرش
بماز بخونه و توی مجالس بره و ... وقتی آدم، خوب خوبی میکنه، اینطوری افراد رو
تسلیم ضامن میکنه.

✓ اهل بیت ما، ابا ما، گاهی ...

یه وقت، عمری اومد توی مدینه گفت، کریم تویی این شیخه که؟ سخاوتمند تویی این شیخه که؟

گفتند: اگر کریم منجاری برود در ضوئه حسن بن علی. (کریم اهل بیت معترفه امام حسن)

اما ایون شهید شده بود، همون که منید) او صد اهل مسجد دید حضرت (اره نماز منخونه،
شروع کرد اشعاری رو خوندن، (از همون نسبت در مسجد)

لَمْ يَخِبِ الْآنَ مَنْ رَجَاكَ وَمَنْ حَرَّكَ مِنْ دُونِ بَابِكَ الْحَلَقَةَ
أَنْتَ حَوَادِثُ وَأَنْتَ مُعْتَمِدٌ أَبُوكَ قَدْ كَانَ قَائِلَ الْفِسْقَةِ

لَوْلَا الَّذِي كَانَ مِنْ أَوْلَادِكُمْ كَانَتْ عَلِيًّا الْجَحِيمَ مِنْطَبِقَةَ

[کسی که در ضوئه شما بیارنا امید بر نه کرده، تو جوادسی، پیرت هم اینطوری بود ...]

هر کس حلقه در ضوئه خود خواهد
بزنه تا امید بر من کرده
بدره قائل فاسقان بود
الردن شما توسط استقامت
عرضه من شد صوم ما را الوط
صا کرد ...

امام بائین این اسعار محمدی که واقعا نیازنده و انتظار کمک و مساعدت داره ،

به قیفر فرموده هر چی از اموال حجاز (۴۰۰۰ دینار) صونده، بیار . آنوقت لباسون رو

در آوردند ، پولها رو در لباس بیچیدند و گذاشتند و از لای در ، طوری که اعرابی حضرت

رو نبینه و خجالت نکشه ؛ اورداد و [بروزن دقافنه همون شعر فرموده]

خُذْهَا فَإِنِّي إِلَيْكَ مُقْتَدِرٌ وَأَعْلَمُ بِأَنِّي عَلَيْكَ ذُو شَفْعَةٍ

لَوْ كَانَتْ فِي سِرِّي بِالْفِدَاءِ عَصَا أَمْسَتْ سَمَا نَا عَلَيْكَ مُنْذَفِقَةٌ

← اعرابی پولها رو گرفت و گریه کرد ، حضرت فرمودند ،

گویا آنچه که بهت دادم کم بوده ؟ من که گفتم ، عذر خواهی کردم که ...

عرب گفت : نه ، به اون دلیل نیست ، علت گریه ام اینست که بطور این دست گریه میخورد زیر

خاک بره ؟! (بارها پیش از اون مقداری بود که من به گمانم بود) بخار / ۶۶ / ۱۹۶۷

[۳] دستم سوم آمده که بدن ولی بد معمولی ان ...

۴ دستۀ چهارم آدمها، که بدن ولی توی بد بود سنون خلیم بدن : بد بدی می کنند

به تفسیر قرآن « الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوَأَى » (م/ ۱۰) چنان چندش آورند

می کنند که اگر کسی عمل آنها رو ببینه از سنون متنفر مسه ...

۷ عصر عاشورا، اون موقعی که شروع کردن به عارت کردن ضمه ها امام حسین،

به تفر از همین عارت گرها که هر صی میبید برجه داشت، به انگشت دید توی دست

امام حسین، با خودش گفت، تا من اینوازا انگشت در باریم از عارت گری عقب می انتم

زد، انگشت و قطع کرد، که طول نکشه ... [نسبت فطرت! تو که صیای بدی کنی

حیرا بقدر بد بدی میکنی] → دستۀ چهارم ...

اینارو واسه چی گفتم، واسه اینکه کسانی مثل زبیر، که یک زبا آدمهای خوی بودند

توی زندگی سنون، خدایه نکرده اگر سقوط کنند بد بشن می افتند توی این

دستۀ چهارم - از ادبایی میشن که ضلیم بد میشن، بد بدی می کنن ...

دیگه هیچی جلوه دار سنون نیست ...